

## نازی ها- آبادگرها شباهت ها تصادفی است؟

برخی نام ها، شیوه ها و تبلیغات توأم با سازماندهی نیروئی که اکنون مجلس و قوه مجریه را در اختیار گرفته و می رود تا دست به ماجراجوئی های بزرگ در ایران بزند، شباهت هائی حیرت آور با همین شیوه ها و گرایش ها در ابتدای دهه 1930 در آلمان دارد. این، همان دهه ایست که فاشیسم در آلمان مستقر شد و به تقلید از آن در ایتالیا نیز.

حیرت آور است که حتی نام هائی که اکنون در ایران انتخاب می شود، تقریباً ترجمه و مشابه نام هائی است که در زمان رشد نازیسم در آلمان بکار برده می شد. شیوه تبلیغاتی یکسان است و طبقات و اقشاری هم که جلب می شوند و یا فریب داده می شوند، اتفاقاً همان اقشار و همان طبقات اند. بدین ترتیب است که شباهت آنچه در جمهوری اسلامی می گذرد، شباهت هائی به انقلاب فاجعه بار فرهنگی در چین دارد، اما بیش از آن شبیه دوران رشد و سلطه فاشیسم در آلمان است. مخلوطی از هر دو فاجعه، گرچه بیشتر فاجعه فاشیسم. به این شعار دوران اولیه رشد نازیسم و تشکیل دولت فاشیست ها نگاه کنید: **"خدمت، اطاعت، حرمت"** جز این در مجلس هفتم و نماز جمعه ها می گویند؟

طرفداران نازیسم با شعار **"کار و نان"** و تغییر شرایط زندگی توده های فقیر، در برابر دموکراسی فرانسوی به میدان آمدند، بی آنکه سخنی از تغییر **مناسبات تولید سرمایه داری** بگویند. شعار بسیجی که بویژه در این دو سال درست شده و حزب نیمه مسلح سراسری شده جز اینست؟ جوانان وابسته به حزب نازیست ها خود را حزب **"فروستان"** معرفی کرده و می نامیدند. چیزی شبیه **"آبادگران"** که اکنون قوه مجریه را قبضه کرده و می رود تا کارخانه ها و ادارات را فتح کند.

باید هرچه سریعتر و با تحلیل مشخص از شرایط اقتصادی- سیاسی ایران توده های مردم را هوشیار کرد. مبارزه برای فقر زدائی از جامعه بدون تغییر ساختار اقتصادی کشور ممکن نیست. اجازه کوچکترین مانوری را در این عرصه نباید به حاکمیت داد. این پاشنه آشیل فاشیسمی است که پشت کلمات عوام فریبانه پنهان شده و وعده کار و نان می دهد. خود را دولت خدمتگذار می نامد، خط قرمزها را می خواهد پررنگ تر کند و اطاعت از فرامین رهبری را امری الهی. یعنی نسخه برداری از شعار فاشیست ها **"خدمت، اطاعت، حرمت"**. برنامه چشم انداز 20 ساله جمهوری اسلامی، نسخه کامل شده برنامه تعدیل اقتصادی بانک جهانی است و به فرمان رهبر اصل 44 قانون اساسی نقض شده و خصوصی سازی در تمام ابعاد در این برنامه گنجانده شده است. دولتی که برای تحقق و اجرای این چشم انداز با شعار **"خدمت، حرمت، اطاعت"** به میدان آمده، چگونه می تواند دولت **فروستان** باشد و کار و نان بیاورد؟ کجاست آن برنامه تغییر مناسبات حاکم اقتصادی در جمهوری اسلامی؟ تا بتوان دولت آینده را دولت خدمتگذار به توده غارت شده مردم دانست؟ کجاست طرح تولید ملی و بستن اسکله ها به روی واردات؟ کجاست دیدار با نمایندگان کارگران و زحمتکشان کشور بجای رفتن به دست بوسی مصباح یزدی؟ ما به سمت دوران پرمخاطره ای پیش می رویم. ابزار اولیه باقی ماندن در این میدان، ابتدا وسعت بخشیدن به آگاهی خویش و سپس آگاه کردن توده های وسیع مردم است. ما توده ای ها جز این نیاموخته ایم و نمی دانیم!

## صفحاتی از تاریخ رشد فاشیسم در آلمان

آنچه در ادامه می آید صفحاتی از کتاب مفصل "هیتلر و آلمان‌ها" (پاریس - ادیسیون سوسیال - 1982) نوشته "پی‌یر آنجل" آلمان شناس و تاریخدان مارکسیست فرانسوی است. که امید است در آینده بخش‌های دیگری از این کتاب را بتوان در اختیار خوانندگان قرار داد. در خواندن این صفحات به این دو نکته باید توجه داشت که اولاً آنچه نویسنده در مورد طبقه متوسط یا دیگر طبقات اجتماعی می گوید منظور نه طبقه متوسط بطور کلی و خارج از زمان و مکان بلکه مشخصاً طبقه متوسط آلمان آن طور که تاریخاً شکل گرفته و در شرایط مشخص دهه های بیست و سی سده کنونی در این کشور است و ثانیاً در این بحث تنها به تشابه‌های احتمالی آن با شرایط اخیر کشور ما نیست که باید توجه کرد، بلکه باید تفاوت‌های عمیق شرایط را نیز در نظر گرفت. ندیدن آن شباهت‌ها و این تفاوت‌ها می تواند به نسخه برداری‌ها و نتیجه‌گیری‌های نادرستی ختم شود.

### طبقات متوسط و نازیسم

طبقات متوسط گروه‌های اجتماعی نه چندان همگونی هستند که علیرغم این ناهمگونی يك بلوك بینابینی را تشکیل و از نظر ایدئولوژیک همگرایی‌هایی را نشان می دهند. اینان شامل خرده بورژوازی پیشه‌وری و تجاری، کارکنان اداری بخش خصوصی و عمومی و کارمندان می باشند که تعداد آنان از 516000 در سال 1882 به توده چهار میلیونی در 1933 (سال پیروزی هیتلر) رسید.

در این زمان مرزهایی که عناصر فوقانی قشرهای متوسط را از طبقات حاکم جدا می کرد تقریباً از میان رفته بود، اما در قطب دیگر شرایط زندگی تقریباً پرولتاریایی حاکم بود. این قشرها یا استقلال اقتصادی خیالی داشتند یا اصلاً نداشتند. آنان علیرغم برخی دلخوری‌ها از دست طبقات حاکم و فوقانی خود را با این طبقات بیش از طبقه کارگر صنعتی نزدیک و هم بسته می دیدند. از 1918 و استقرار جمهوری وضع طبقات متوسط بهبودی نیافته بود و آنان خود را نیازمند کمک دولت و يك دست مقتدر که تجسم دولت باشد احساس می کردند. "فولکزگماینشافت" یا "همبود مردم" که نازی‌ها وعده می دادند مطابق میل این طبقات بود چرا که پندار يك جامعه متحد و هماهنگ بدون طبقات ولی مبتنی بر سلسله مراتبی به سود همگان را در آنان زنده می کرد.

طبقات متوسط قدیم آلمان که مرکب از تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان کوچک می شد به تخته نجات فاشیست چسبیده بودند. طبقه متوسط جدید بیشتر جلب ابداع‌ها و آموزه‌ها و روش‌های نازیسم بود. طبقه مالک و نظریه پردازان آن که از خطری که پیوستن قشرهای متوسط به سوسیالیسم برای آنان داشت آگاه بودند، سوسیالیسم را بعنوان يك نظام ضدسرمایه داری به مترسکی تبدیل کرده و نظم مستقر را در خطر يك توطئه یهودی-بلشویکی وانمود می کردند. بخش وسیعی از طبقات متوسط پایان سلطنت در 1918 و به قدرت رسیدن سوسیال دمکراسی - که آن را دشمن خونی خود می دانستند- اصل وجود آنان را تهدید کرده بود. کمونیسم ستیزی آنان بالطبع بسیار لجام گسیخته تر بود. اینان بخش عمده شبه نظامیان شهری و رای‌دهندگان احزاب راست و راست افراطی را تشکیل می دادند.

هیتلر به تجربه وضع خرده بورژوازی ناامید، تنزل یافته و حیران را می شناخت و می دانست که خرده بورژوازی در این حال آماده است با دیدن قدرت و زور بدترین عوامفریبی ها را هم باور کند. او می توانست با اینان سخن بگوید و رفتار آنان را حدس بزند. بدینسان او خود را چون قهرمان اخلاقیات سنتی، هنر و فرهنگ سده نوزدهم و همرنگ با جماعت جا زد و تنگ نظرهای سنتی را بسوی خود جلب کرد. از سوی دیگر ماجراجویی و اخلاق گریزی دیگر رهبران نازی، جوان ترها و فعال ترها را شایسته خود می کرد. بدینسان ناسیونال سوسیالیسم در همه عرصه ها وارد میدان شد و در آن واحد هم عناصر سنتی و کهنه گرا و هم کادرهای جسور و کمتر رمانتیک را جذب می کرد. خرده بورژوازی آلمان برخلاف هم طبقه های فرانسوی و بریتانیایی اش خود را دلباخته آزادی و دموکراسی نمی دانست و نگران یک قدرت مقتدر نبود بدان شرط که این اقتدار امنیت و رفاه نسبی اش را تضمین کند.

نشریه نازی "فولکیشر بیوایشتر" در 30 اوت 1922 نوشت: "از میان طبقات متوسط است که هواداران ما بیرون خواهند آمد. ما اگر آنانی را که از ریشه هایشان جدا شده اند جذب کنیم قهرمان بازسازی آلمان آینده خواهیم بود." از آن سو سوسیالیست ها موفق نشدند این قشرهای اجتماعی را به سوی خود جذب کنند.

اما کارمندان عالیرتبه مدت ها فاصله خود را با نازی ها و حزب "فروستان" آن ها حفظ کردند. آنان رهبران خرده بورژوا و بی فرهنگ و بی ادب نازی را تحقیر می کردند و ضعف های نظریشان را به نقد می کشیدند. اینان مغرور از اینکه جزیی از اقتدار و حیثیت را در کف دارند عموماً محافظه کار بودند. اما هنگامی که جمهوری در بحران خود این کارمندان عالیرتبه را از بسیاری امتیازاتشان محروم کرد اینان نیز به صف ناراضیان پیوستند و با نزدیک شدن به نازیسم بر رادیکالیسم خود افزودند.

پیروزی نازی ها نزد دانشجویان سریع تر بود. لیگ ناسیونال سوسیالیست ها پیروزی های چشمگیری در میان دانشجویان بدست آورد که موقعیت هیتلر را تحکیم کرد. اعلام سقف و محدودیت پذیرش یهودیان در دانشگاه ها به مذاق بسیاری از جوانان و دانشجویان خوش آمده بود زیرا تعداد رقبای ورود به دانشگاه را به نحو قابل ملاحظه ای کاهش می داد. انجمن های گوناگون نازی ها در میان آموزگاران، پزشکان، وکلا و آرشینکت ها فعالیت و نیرو جذب می کرد.

سندیکای قدرتمند کارکنان بخش تجاری دارای گرایش محافظه کار و نژادپرست "د.ها" بیش از پیش به حزب ناسیونال سوسیالیست نزدیک می شد. وضع در مورد اتحادیه خرده فروشان و سازمان کشاورزان نیز به همین منوال بود. نازی ها ماهرانه در همه این سازمان ها نفوذ کرده بودند و نشریاتشان کارزار وسیعی برای جلب این گروه ها به راه انداخته بود. انواع دروغ ها در این کارزارها مورد استفاده قرار می گرفت. مثلاً در 3 نوامبر 1932 آنان مدعی شدند که یهودیان و سرخ ها (کمونیست ها) در صدد غارت مغازه ها برای خودشان هستند. نازی ها همچنین مغازه های بزرگ و تعاونی ها را بعنوان دشمنان کسبه جز قلمداد و یهودیان و سوسیال دمکرات ها را مسئول تورم و سپس بحران معرفی کردند.

زمانی که حزب ناسیونال سوسیالیست توانست توده خرده بورژوا را جذب و به خود ملحق کند، وزن و تحرکی پیدا کرد که آن را به یک قطب جاذبه بدون رقیب تبدیل کرد. به همان اندازه که اعضای این حزب اعتماد به نفس پیدا می کردند مخالفانشان بیشتر در ترس فرو می رفتند. آنان خشونت سیستماتیک را بعنوان نوعی تخلیه درونی و سوپاپ اطمینان خشم و فشارهای وارد بر قربانیان بحران بکار می گرفتند. خرده بورژوازی آلمان خود را در آینه هیتلر می دید، مردی قوی و دوست داشتنی که از همان ریشه قومی و اجتماعی و طبقاتی خود اوست. مردی که آلمان

را نجات خواهد داد. حزب ناسیونال سوسیالیست احساس ناتوانی این توده خرده بورژوا را پس می زد، از آنان تمجید می کرد و مداوما با سخنرانی های آتشین، با نمایش قدرت، با گرد هم آیی های توده ای و با یقین به پیروزی کامل به آنان غرور می داد.

هر چند هیئتلری ها اول قشرهای پایینی خرده بورژوازی را جذب کردند، قشرهای بالایی آنان بطور فزاینده ای در مراتب فوقانی سلسله مراتب ناسیونال سوسیالیست قرار می گرفتند. جایی که در آن هیچ فرد دارای خاستگاه کارگری وجود نداشت. وعده های راجع به هم سطح شدن همگانی یا بستن مغازه های بزرگ و کمک به موسسات کوچک این خرده بورژوازی را از خود بیخود می کرد. پیشه وران و محافظه کاران نوبت به نوبت این مهاجرت به سمت نازیسم را طی کردند. حتی هنگامی که هیئتلر به سرمایه بزرگ تضمین داد این خرده بورژوازی اعتماد خود را به او حفظ کرد چرا که بهتر از هر کس احساسات و نیازهای آنان را درک می کرد.

بحران "رویای ضد سرمایه داری" را که در دوران آرام 1924 - 1929 خفته بود بیدار کرد. بسیاری دیگر از گروه ها اجتماعی وابسته به خرده بورژوازی به همان شکل تحت تاثیر تبلیغات نازی ها که با قدرت و مهارت انجام می شد قرار گرفتند. آرمان جدیدی که به قامت طبقه متوسط دوخته شده بود بویژه نسل جوان آنان را مجذوب کرده بود، جوانانی که تصور می کردند می توانند امروز حقیر، بی خاصیت و نامطمئن خود را با آینده ای جذاب، پر از ماجراهای پرشکوه و رویایی تاخت زنند. نازیسم امیال آنان، غرور ملی و نژادی آنان را ستایش و پیشداوری های آنان را تشدید و توجیه می کرد. یهودیان با شدتی فزاینده که از بی ثباتی و ناامنی ناشی می شد بعنوان عاملین بدبختی میهن و مردم معرفی می شدند.

روشنفکران بورژوا بتدریج از برج عاج خود بیرون می آمدند. بی اعتنایی سیاسی را کنار می گذاشتند و تا اندازه ای به راست افراطی می پیوستند. يك بخش نخبگان پیشاهنگ در عرصه ادبیات و هنر و علوم از فرهنگ آلمان در این دوران ستایش می کرد. برای نمونه می توان به تحول دیدگاه های توماس مان اشاره کرد که يك مورد منفرد نبود. او بیش از پیش به هوادار مصمم و آگاه اومانیزم و انسانگرایی تبدیل می شد و دیدگاه های نخبه گرایانه و ارتجاعی قبلی خود را که در کتاب "ملاحظات غیرسیاسی" مطرح کرده بود کنار می گذاشت. او عملا و از نظر ایدئولوژیک به اندیشه های برادرش هاینریش مان نزدیک می شد، برادری که قبلا او را با حقارت "ادب گرا" می نامید. توماس مان دیگر نمی خواست در انزوای درونی فرو رود و قدرت را در برابر روح، فرهنگ را در برابر سیاست بگذارد یا عرصه اقتصادی و اجتماعی را تحقیر کند. او با طرح این پرسش که سیاست آیا جزیی از دستاورد بزرگ انسانی نیست نتیجه گرفت: "یکی از اشتباهات تمدن بورژوایی این بود که تصور می کرد با بی علاقه به سیاست می توان انسانی فرهنگی شد." بسیاری از همکاران او اما در مفهومی ماندند که این شعر فاوست اثر گوته زبان حالشان بود: "آه چه آواز ناهنجاریست! این آواز سیاست!"

و اما ارنست یونگر این نویسنده بزرگ و پیامبر و مبلغ آرمانی مشابه ناسیونال سوسیالیسم پس از استقرار نازیسم از آن دور شد. اما دیگر کار از کار گذشته بود. این دشمنان جمهوری هر چند نوستالژی به آلمان سلطنتی موسوم به "رایش دوم" (1871-1918) نداشتند عدم انسجام آن، اقدامات نیم بند و ضعف های ذاتی را که موجب شکست آن شد سرزنش می کردند. آنان خواهان بودند که از همان زمان صلح به "بسیج کامل مادی و روحی دست زده می شد."

"جمهوری" نتوانست جوانان را بخود جلب کند. آنان را به آموزگاران و اگذار کرد که اکثریتشان از آموزه های آلمان گرایی و ارتجاعی سیراب می شدند. جمهوری "یهودزده" جز نفرت و تحقیر چیزی در آنان ایجاد نمی کرد. تصادفی نبود که از سال 1931 کنگره دانشجویان آلمان که در شهر اتریشی "گراز" برگزار شد يك رییس ناسیونال سوسیالیست را برای خود برگزید. این

دانشجویان که عمیقا محافظه کار و نخبه گرا بودند و از برآمد يك جامعه برابری طلب که مخالف امتیازات براساس فرهنگ، مقام، عنوان و دیپلم باشد وحشت داشتند در هیتلریسم جنبشی را می دیدند که در آن واحد ناسیونالیست و "سوسیالیست" است. جنبشی که به آنان آگاهی درستی در این شرایط تنگدستی و بیچارگی عمومی می دهد و ضمنا مزاحمتی برای آنان ندارد. اینان بعضا با حسن نیت و بلاهت بسیار سرود رسمی نازی ها را به آواز می خواندند که به یکسان "ارتجاع" و "جبهه سرخ" را محکوم می کرد. آنان به این روایت "سوسیالیسم" گرایش داشتند که اسوالد اسپنگر تحت عنوان "سوسیالیسم پروس" نامگذاری کرده بود و در فرمول "**خدمت، اطاعت، حرمت**" خلاصه شده بود. "سوسیالیسم آلمانی" که هیتلر و بسیاری دیگر که هنوز به نازی ها نپیوسته بودند ادعایش را داشتند خواهان "**کار و نان**" و بهبود شرایط زندگی توده بود بدون اینکه از **تغییر مناسبات تولید سرمایه داری** سخنی به میان آورد. اگر شرایط به گونه ای دیگر بود، این قشرهای متوسط، بدلائل اخلاقی یا اعتقادات مذهبی، در میانه راهی که به نازیسم ختم می شد متوقف می شدند. اما شرایط اقتصادی و اجتماعی و فلسفه غیرعقلانی راه را کوبیده بود. نیچه "مرك خدا" و قرار گرفتن "در ورای خیر و شر" را اعلام کرده بود. حوادث پس از 1914 نیز بسیاری از موانع مادی و اخلاقی در برابر نازیسم را از میان برداشته بود. جنگ میل یا عادت به حادثه و خشونت را بوجود آورده بود. راه برای يك "انقلاب محافظه کارانه" از هر سو گشوده شده بود. (بخش های دیگری از این تحلیل دقیق و علمی درباره ظهور نازیسم را در شماره های آینده پی خواهیم گرفت. این امر ضروری است، زیرا در بسیاری از زمینه ها، نوعی همسوئی و هماهنگی بین آن شرایط در آلمان و شرایط کنونی در ایران مشاهده می شود و لازم است دانسته شود، چرا خطر فاشیسم مذهبی امروز جدی تر از دیروز است.)